

تحول بزرگ در قالببافی ایران

قال ایران‌خیزی است شکستی آفرین که در زمان ما ویرکت مهورسانی از تجربه‌های آنان و در ایران هر چند گذشته اکنون به اوج تکامل رسیده است. این پدیده این هنر بی همتای میباید بلکه‌سازدین‌خیزنده، ظریف و زیبا پرست ایرانی‌است که بی نامی چند ماه ناهمه به آغاز جنبش‌های انسانی همسفر گرفته شد قالبچه‌هایی که سبک و روان رفته‌اند هادی را که قدیم‌الامرات نبی در آن است. **انبوه روزنایها**

زادروز آفرایش قرار همد و دما رفته نبی را از رنگهای مختلف یا پدیدگی تلفیق همدو قسمی از قال یا قالبچه را بشکافتد یا دوباره بافی کند. این تازه قسمت کوچکی از مشکلات در آفریدن یک صورت بر روی یک قالبچه کرجک است. سد ها مانع دیگری نیز می‌باشد چندانکه در این روز وروزه دار که به نام دایم چند ماه ناهمه به آغاز جنبش‌های انسانی همسفر گرفته شد قالبچه‌هایی که سبک و روان رفته‌اند هادی را که قدیم‌الامرات نبی در آن است. **انبوه روزنایها**

زادروز آفرایش قرار همد و دما رفته نبی را از رنگهای مختلف یا پدیدگی تلفیق همدو قسمی از قال یا قالبچه را بشکافتد یا دوباره بافی کند. این تازه قسمت کوچکی از مشکلات در آفریدن یک صورت بر روی یک قالبچه کرجک است. سد ها مانع دیگری نیز می‌باشد چندانکه در این روز وروزه دار که به نام دایم چند ماه ناهمه به آغاز جنبش‌های انسانی همسفر گرفته شد قالبچه‌هایی که سبک و روان رفته‌اند هادی را که قدیم‌الامرات نبی در آن است. **انبوه روزنایها**



یک نمونه از آثار هنرمندانی که در این رشته فعالیت دارند.

در این رشته هنر، هنرمندان با استفاده از رنگهای طبیعی و مواد طبیعی، آثار بسیار زیبا و منحصر به فردی را خلق می‌کنند. این هنر، که ریشه در تاریخ دارد، در ایران به اوج خود رسیده است. هنرمندان با استفاده از رنگهای طبیعی و مواد طبیعی، آثار بسیار زیبا و منحصر به فردی را خلق می‌کنند. این هنر، که ریشه در تاریخ دارد، در ایران به اوج خود رسیده است.



گروهی از هنرمندان در حال کار بر روی آثار هنری.

یکی از هنرمندان این رشته، آقای ... است که با استفاده از رنگهای طبیعی، آثار بسیار زیبا و منحصر به فردی را خلق کرده است.

این هنر، که ریشه در تاریخ دارد، در ایران به اوج خود رسیده است. هنرمندان با استفاده از رنگهای طبیعی و مواد طبیعی، آثار بسیار زیبا و منحصر به فردی را خلق می‌کنند. این هنر، که ریشه در تاریخ دارد، در ایران به اوج خود رسیده است.

صبح جمعه همین هفته در انجمن نمایش فیلم :

خدا حافظ رفیق

باشکرت : سیدموسو جیست و گری با هفتای ایران هره‌با بر نامه هنری باشکرت خواننده گان جوان

مانده پروا

ویا حضور هنرمندان فیلم : سعیدراد - ایرن - ورجسا

برای تهیه کارت ورودی از امروز و همچنین صبح جمعه می‌توانید به دبیرخانه انجمن بهسار شمالی این نشانی مراجعه فرمائید

قبیل از آغاز فصل یخ بندان رادیاتور اتومبیل خود را با **ضد یخ پرستون** مجهز فرمائید.



ضد یخ پرستون، محافظ رادیاتور اتومبیلها در مقابل یخ زدگی و در تابستان از گرم شدن نو تورجلوگیری میکند. در موقه خرفتمواظب باشید بجز پرستون مارک دیگری بشما ندهند.

آژانس جهانگردی مهاجری

به دوستانان مسافرت دسته جمعی تقدیم میکند

۱۶ روز مسافرت به بیروت (خاورمیانه) استانبول- آتن (اروپا) و قاهره (شمال آفریقا)

تاریخ حرکت نیمه مطابق با ۳۰ دسامبر - قیمت ۳۴۲۰ تومان

لظا برای کسب اطلاعات بیشتر و رزرو جا به آژانس خودتان و یا آژانس جهانگردی مهاجری خیابان ویلاشماره ۳۷ طبقه سوم مراجعه فرمائید.

تلفن : ۷۰۳۰۰۵-۰۴۴۰۸۴۴

اداره فعالیت‌های فوق بر نامه دانشگاه تهران

هنرمندان خسته‌اند

نویسنده و کارگردان : عسکر قدس

۲۵ آذر تالودی

تالار دانشکده هنرهای زیبا

دانشگاه تهران

محل فروش بلیط : خانه کتاب - امیرکبیر روبروی دانشکده و دانشکده هنرهای زیبا

از آمشبدر

سینماپلازا

مجلس خاتمه

سوفالورون

آقایان

از آرزو تا واقعیت

بانک رهمنی ایران

بازار زودت واقعیت

بانک رهمنی ایران

بازار زودت واقعیت

مدیران انتخابی یا انتصابی!

مدیران انتخابی یا انتصابی!

مدیران انتخابی یا انتصابی!

مدیران انتخابی یا انتصابی!

در محافل فرهنگی تهران

در محافل فرهنگی تهران

در محافل فرهنگی تهران

در محافل فرهنگی تهران

خواننده معروف

رادیو تلویزیون امریکا

شرکی مونرو

در کلوب شبانه طاووس

طبقه شانزدهم

آریا شراتون هتل

Arya-Sheraton Hotel

A WORLDWIDE SERVICE OF I.T.T

تهران- خیابان پهلوی- خیابان بیژن

تلفنهای رزرو: ۶۲۱۷۷۷-۲۴۶۷۷۷

فرهنگیان اصفهان

خانه برای فرهنگیان اصفهان

خانه برای فرهنگیان اصفهان

خانه برای فرهنگیان اصفهان

آگهی استخدام رسمی

آگهی استخدام رسمی

آگهی استخدام رسمی

آگهی استخدام رسمی

اروپا

یک بازار فوق العاده

اروپا

یک بازار فوق العاده

مجله

دنیای ورزش

با مطالب و رپرتاژ

های ورزشی

و خبرهای تازه از

جهان ورزش منتشر شد

توتوهای بی رقیب و قیس آفتابریز

فاستونی های زننده در طرح باونگ های جدید

بدیه زنده ای که به مادران گرامی تقدیم می شود

لوقت هانزا

لوقت هانزا

م. آزاد

دوستان من فرنگی نما شده‌اند

هنری

درنگی در گالیهای شهر



اتری از فرخ
نوش در
گالی دودو

رنگهای غربی در کارهای محمود پولادی

به خانه آفتاب‌میروم برای دیدار از
نمایشگاه نقاشی‌های محمد پولادی
اولین وهله آنچه که از کارهای پولادی
مستفاد میشوم گرایش اوست به تکب
فوتوسیمونیک‌گرایی. در کارهای پولادی
که تودای رنگ و نقش برداری کارنگ
نقش عمده‌ای را ایفا نموده و از راه
موجود میان فضا و فرم درهم شکسته
میشود.
متأسفانه باید بگویم که پولادی به
عنوان یک نقاش شرقی‌مستقیم چراکه
رنگهای تکبلا رنگ آمیزی آنسان که نمایی
تالیو را رنگ صورتی دربر میگیرد و این
رنگ نه تنها در فضا های سنتی که به
تماشا گذارده شده که نقاشی‌های بدنی
نقش عمده‌ای را ایفا نموده و از راه
موجود میان فضا و فرم درهم شکسته
میشود.
متأسفانه باید بگویم که پولادی به
عنوان یک نقاش شرقی‌مستقیم چراکه
رنگهای تکبلا رنگ آمیزی آنسان که نمایی
تالیو را رنگ صورتی دربر میگیرد و این
رنگ نه تنها در فضا های سنتی که به
تماشا گذارده شده که نقاشی‌های بدنی
نقش عمده‌ای را ایفا نموده و از راه
موجود میان فضا و فرم درهم شکسته
میشود.

چهار نقاش در گالری دودو

در گالری دودو نمایشگاهی از آثار
چهار نقاش (سرکسیس واسپور و آن
آواکیان، فرخ‌نوش، عبدالله کاکاوندی)
برپاست. کارهای این چهار نقاش در چهار
تکب کلا متفاوت و مجزاست و در میان
آنها کارهای آراخراک سرکسیس واسپور
از ارزشی والا برخوردار است. اسباب‌های
واسپور که در کارهای اشکال را به‌خط
می‌آورد با زیبایی و ظرافت بسیار نقش
گرفته‌اند.
از سوی دیگر طرح‌های قوی سرخ-
آواکیان نوید بدیاشی هنرمندست که با
کسب تجربه بیشتر بگمان توفیقی فراوان
در دنال خواهد داشت. از نقاشی سه
تالیو بدنی و چهار تالیو فیکوراتیو
تماشا گذارده شده که نقاشی‌های بدنی
متأسفانه ادامه راه ناموفق گذشته نقاش
است.
بهر حال این نقاش نیاز فراوانی به
جستجو، مطالعه و شناخت دارد.
از عبدالله کاکاوندی تعدادی نقاشی
فوتوسیمونیک‌گرایانه متأسفانه بی‌نوع
چونستگ و تکرار آنها به چشمه‌میخورد.
کارهای سرخا یکی شده‌ای است از کار
های فولر آتاسیوسمیر دربار، نام‌هاها
تالیو از سوسول گالری‌توقی خوش است
پایه از کارهای سسی می‌کند کارهای
کوبان که از عرضه کند تا هرکس تالیو
مطابق ذوق و میل خویش را بیاید و
اشته کرد که تالیو در این گالری به
قیمت گزافه عرضه میشود. امیدواریم
کارهای خوب دودو به جنبه‌های هنری
کار بیشتر توجه داشته باشند تا جنبه‌های
تجارتی که این در نهایت به نفع خود
گالری خواهد بود.

صراحتا می‌گویم که «رویاتی» شاعر نیست، فقط لحظه‌هایی
دارد و پس، همین.
عالیخانی - شاعر نیست؟

آزاد- عرض کردم خیر. فقط لحظه‌هایی دارد و
منظور اینست که شعرانش از جوهره شعری خالی است،
و شعری آخروست شقی شعری است. یعنی از لحاظ
زبان هم مثل زبان «اسیران‌تو» میماند، یعنی از او
«سهراب سپهری» است. یکی نیست به‌این آقا بگوید برآورد
زمانی وطن ما مثل تزد و عبور کاروانی بود که از خانه
مقصدش به شرق می‌رفتند یا بلخ، هراه این کاروانها،
مقصدش از فرهنگ ما به آن طرفها رفت، مقصدش هم فرهنگ
بودی یا چیزی، هراه صنعت‌های متداول آن روزگار به
سوزین ما آمد، تاتاری که این آموزش‌های فرهنگ‌دوست
این بود که فرهنگ غربی ما تبدیل شد به فرهنگی کلمتر
و باصنوبرتر از قبل و نتیجه آنکه همین عرفان شکل‌گرفته
نواست دست مایه‌های باشد برای بیان احساسات و سیول
هایی که هم زیبایی داشت و هم می توانست در خدمت
آرزوهای باشد، حالا این آقا سپهری بعد از سالها به
این فکر افتاده است که از آن عرفان آجکی الهام بگیرد که
چه چیزی را مالا وصف کند - تیور زیبا خرداگره که در
نیامد که جور تیورهای است. برادر پرو هسون
نقاشی‌ها را بکن، نویسنده اجتماعی کمتر است، بشام
که اهل تمدن اجتماعی نیستند، پس دست‌آزاد مردم بردارد
این تک‌تار بگویم همینکه حضرات این حرفها را بشنوند،
داند فریاد بر میدارند که ای‌کدامتست رفتی فرنگ و
برای ما نطق کردی؟ رفتی آنجا که خیال کنی حوت
چیزی هستی؟ نه‌الله، نیستیم، اما آن توی این روزگار اگر
چیزی آرا احمد باشد، ما می‌باشد، صد بهره‌گر باشد،
حداقل جوهری داشته باشد، بنه تورا هم باید بزنم.
عالیخانی - حیران نه ادعایی است و داده‌ای...
آزاد- توی هم می‌رسد، بگذار اول آن سرشنسین های قلابی
آزاد و برسی کتب و بعد به جوان‌ترها برسیم.

جویس وهمنگوی ایرانی!

عالیخانی- اوایل صحبت، حرف‌های اشتباه را به‌الاحمد
و گلستان و اینکه آرشان چی بود. اگر راجع باشد از
سسته شعر گریزی زدم به‌اینجا، دوتا مطلب برسی شده بسای
مانده است، یکی مسئله سرگرمی، یکی هم مسئله ادبی
متهد و غیرمتهد و صحبتی راجع به گلستان و آن بول تو
همینگی بازی...
آزاد- و جویس...
عالیخانی- اینجا کار گلستان، آواخواه متأسفانه ایرایش
می‌آورد، یعنی در نظر گلستان، احمد بود با ایران به‌نوع و
چرا که در حضور حرف‌های برای گفتن داشت یا هنوز
دارد، البته حرف‌های احمد را نمی‌فردم که حقیقی بود،
صمیمی بود اما راجع به‌اینجا چه می‌گویند؟ یعنی اگر واقعاً تو
از احمد از شخصی بخواهی چیزی را بپندیزی کنی، می
توانی یا نه، یعنی می‌توانی توضیح دهی که آیا این نویسنده‌ها
متهد بودند یا نه یا...

یک از غرب و دیگری از شرق

اینجا را کشش‌ها و گران‌های خاص آن دوران آنزفروچی
تقویت می‌کردند نهضت‌هایی بودند. آمد بودند با نوعی جهان‌بینی
سطحی و خیلی پرسرو صدا، اما نواختی، اما همین که «من» این
نویسنده‌ها درآمد، کار حضرات ما ساخته شد و کار سرشنسین
ولو هستند...
اما در مورد «آخوان»، آقای شامو آن موقعی که شعر
معترض و زیبای «فغان‌ها» را می‌ساخت، با همه بهره‌بردارانی از
«لوکا»، «شیم»، «آوار» چیزی می‌ساخت، به گرایش اولیه‌اش
هم کاری نداریم، آن اندکار آریو» ندش، آن بولدره بازی در
آوردنش، اما بعد می‌بینیم آقای شامو سرود مردی که به نتایج
می‌آورد و می‌سازد، آن مرد تنها در کجا راه می‌رود؟
هوا؟ ولی فرم شعر شامو چیز دیگری است و خود این جنس
چیز دیگر.

اما آقای آخوان روزی مسائلی بود، ایشان هم شاعر ناتوانی بودند. در سه سالهای در سه سالهایی که دوران کجی و کمی ایات بود، آن روزگار، مرد جقدر زیبا و صمیمی بود. در آرزوی مهاجرتی در آن روزی بود، چه آندو بودی.

ولی بعد شاید دوران برهانگی- شاید اجتماعی بش
آمد این برهانگی شاعر این اشعار شد. گفتند چه کنیم
چه کنیم، حالا که دیگر آن حرف‌های قبلی نمی‌شود
شده، بیایم امروز را امروز از مروتان نبود بسا «مزدک» بعد
برای اینکه مالات ضمه بیشتر بنویسد ما را هم وارد
قبضه می‌کنیم. امروز از ما میشود ظهور تصوف‌ها
داشته، «مزدک» هم همان است که مبدی، مانی هم که
آن طراف‌ها و زبان‌های خاصش را دارد اینها را که با
هم مروتان کنیم، دیگر اجتماعی به طلفه غرب نداریم.
فی‌الواقع برای استاد قضیه استوری شد که شامو از
اینطرف غرب بیاید و گرفتار او رنگی وکی شد و
آخوان هم بکیو از آنطرف غرب فرستاد.
می‌رسد به «رویاتی» جنبش روایتی را که کتب بهتر ازینده
می‌سازد، و تخصص هم نسبت بهحضرت تان دارد...
عالیخانی- تخصصی کار نیست، می‌بینم است که دوستیم و
خیلی هم زیاد، اما داریم حرف‌های زیبایی و این حرف‌ها تئوسویه
حسابی هم باکسی نیست...
آزاد- لال در مورد من ...

زبان «اسیران‌تو»

آزاد میدانم، روایتی آید و «جاده‌های تپه» جامی کرد،
یک هشت شعری ضیف در یک کتاب خوشگل و قابل عرضه
آقای گلستان، بعد بعد نسیمی، حرفی، تائیدی، این کتاب ایجاب
آوردت بجای اینکه خوش را بیشتر به‌نوع نزدیک بکند،
بیشتر با زبان مردم آشنا شود، یعنی به‌نوع مردم نزدیک بکند،
راه آفتاب دنبال این شاعر و این شاعر فرانسوی و بعد
دریاتی‌ها را چاپ کرد...
خوب، در این دریاتی‌ها، چه نهدی بود؟ چه آرزوی اجتماعی،
چه «مردمی» راستین نهفته بود؟

امروز به جامه ما منظور جامه هنری ما است دچار نوعی سر-
فرنگی شده‌ایم، خود تو امروز حرف خوبی زدی گفتی در روزگار
مادون روشنگر ما در جهات مختلف حرکت میکند بنابراین هرگز
نه‌آن قابلیت داراوند که ضمیمه بگیرند چکار باید بکنند. و نه آن
چهارشنبه لانه رابری ایجاد شرایط بهتر خب، با لالایی درودمان
اینطور شده است بی‌شک است که این نوع سردرگی‌ها آواخواه
مقداری هم روی شی و ابیات ما اثر گذاشته است، از طرف دیگر
جامه ما بدون تردید قدم‌های اولش را برای پیدا کردن جریان
هنری‌ها هم برسد. زبان هنری معاصر را میگوید و نه کلاسیک را
کتابی‌های «کامیونیت‌ها» و ضدادبیات، بیشتر از آنکه می‌باشند،
سازنده هستند؟ چرا که برخورد اینها با هم، توی یک جامعه،
یک جامعه نوا، البته نوا از نظر هنری پهر صورت منتج به
این خواهد شد که حقیقت با حقایق از میانشان جدا بکند.
درست حالتی شیوه افتراج، خب این حقیقت مسلماً گرایش
به عقب ندارد، یعنی من معتقد به آن نیستم، که ما هم چنان باید
رهگذران و روندگان تونلی باشیم که جزایمان ساختارند، نه
مادم حرف‌های داریم، حرف‌های مستقل و مجزا از دیگران یا
حسرویات حرف‌های، و طبیی است با اینهمه ارتباطی همین
مردمی‌ها وجود دارد بسیاری از هنرها و بسیاری از زمین‌کنیک‌ها
و شی و ابیات هنری از هم متفرک و مفرک می‌شود، جنبی
مستعد در نفس آگاهی هنرمند می‌رسد به هست، اگر می‌بینیم
در اروپا آگاهی در همین لندن کسی سرشنسین ما در هنر
دنیا شد، پس بیایم هستم، شاید بخاطر شرایط اجتماعی‌اش
همینکه که کجایم می‌زند، همین نویسنده‌های «زیرزمینی» لندن
که تروک و بیگانه سرخشان می‌کنی، خب، در روزنامه‌ها و
مجلاتشان دیدی، اما حرف‌های جدی برای گفتن دارند. بنام
کتابی که این نوع ادبیات برای جامعه خوب هست باید حتی
مضمون‌های هم یعنی نویسنده‌ها بگویم که بداند، حرف ترا هم
بشود یکی قول دارد که ادبیات ادبیات هم به‌نوعی به دفاع از ادبیات
حاشی است تا تمدنی است شخصی و فردی. درست است،
همین ادبیات زیرزمینی ما هم نوعی تمدن را حداقل احساس
میکند، چرا که، همین ادبیات طرف ما، هم همین «صنایع» است
که «دنیای» ما را می‌سازد و کمک به آروستگی اینها به‌بهر
تریدیناری است، و مخصوص توی دنای ما اینهمه اضطراب و
سردرگی می‌شود، و نه منطقی، همه مردم را بطرفی بهم
فرزیکند راست است.

فرهنگ ادبیات مردم، اینهمه نیاز های بشری اجتماعی روی فرهنگ ادبیات اثرات متقابل گذاشته، البته این ادبیات‌ها و ترمی‌ها بیشتر، تردید نیست همین اثرات نفس تمدنی را هم آلفا میکند. اما این تمدن پالان تمدنی که ما داریم بردارشان صحتی حکما تفاوت دارد.

حکما و با نظر تو، اگر گلستان از این تمدنات فرضا
اجتماعی، با خیلی اجتماعی دوری‌گرفته‌ترنگی گفای شده‌است؟
یعنی اما امکان ندارد گاهی هم فردی فکر بکند بدون اینکه
این تمدنات باشد؟ کار شعر ما هم شاید همین وضع را دارد،
من این نوع گرایش‌ها را تقریباً در همه شعرا دیدم، با آنکه
فرزلی از تو رویوری من هست که استمن را ضدتزلزل گذاشتی،
قبول دارم که غرضت است، اینها واقعا آلفا تک‌کننده
هست، سازنده هست، می‌تواند به آن حقیقتی که باید از میان
این برخورد پیدا شود کمک کند.

و راه و خودمان را بطرفی دیگر روشن کنیم، یعنی در
مرتب برگریم و مسائل را بگذاریم توی یک قالب و بعد هم بگویم،
این قالب، چون ما منتهده هستیم، فقط باید حرف
بگویم. اگر بگویم، بعد هم صبر کنیم بپیمانی که زمان چه حکمی
کرد و یا ما چه عمل امری پیدا می‌کنیم، که بپای اینهم دیگر
امکان‌پذیر است و اینهمه هم می‌بینیم خود تو که فی‌العمل
به هم گریزی گشتی، هرگز دیگر حمله نمی‌کنی، غالب شما،
خودتان دچار فرنگی شده‌اید. بدو خوب قضیه را کاری
ندارم.

از آن جنبی گذاشته است، شعر و نوحه بعضی از نویسندگان
زنگنه‌ها، اینها را در زندگیشان هم نوعی فرنگی شده اینها شاید
قابل تأمل نیستند، ولی این گرایش‌ها برای چی بود؟ همه
لازم است، آنچه مسائل و مشکلات زمان ماست، با عکس‌العمل های
طبیی آتیمی است که در فرایند این زندگی می‌شود، و چون
هرتاقت آتیمی است استزودتر متاثر می‌شود، و چون در هنری
ازجای دست و پایش بیشتر است، عکس‌العمل های هنری‌اش
سببیکتر میشود این گرایش به جانب طرف هم کمی کمکت
می‌کند. من میگویم شاید فکر گرائی هم نوعی نیاز است.
نیامد البته یک بار هم گفتیم، بعضی از فی‌الواقع قلابی
را بی‌دلیل میدانم. مثلا دیدم «رویاتی» اخیرا فرنگی‌اش
یکی زبان نعرش را برپای نامفهوم کرده، و البته خفیه حساب
ایشان گذاشته، بلکه حساب بی‌انسانی خود گذاشته که بتوانم
شعراهای اخیر حضرات را بشناسم - و نه اینکه بفهمم - خب،
شاید این همان ادبیات غیر متهد است، ادبیاتی برای خواص
آدم برای گروه خاصی از خواص، در مقابل رویه جانب‌امید،
هم هست که آدم آتندر در شورش قید و بند تمدن را احساس
میکند که گاهی حرف او هم مفهوم نیست البته این گرایش امید
به ادبیات عرب و استعارات پیچیده و سمبولیکش دارد بتدریج
ما را با «آندری» طرف می‌کند، خب، ما هم که سواد عربی
نداریم، سواد فارسی هم که نداریم؛ درمیانیم که چه کنیم،
رویه‌ها را از آنطرف داریم، «امید» را از اینطرف.

البته کتب خود اینها برای خفیه‌نگار است. حالا ندانم،
این ادبیات خیلی‌متهد، با آن ادبیات‌فرگرا یا آن ضد ادبیات،
فی‌الواقع کدام به درد می‌خورد، اما معتقدم درحال حاضر هنرمند
باید بیشتر مخرب باشد خراب کننده باشد... بهتر است حالا
تو جواب دهی، اینجا مسئله نفی نیست ندانستن هست.
آزاد برسی مسائلی مثل ضد ادبیات و ضد بی‌برگردگی،
و ضد آندرتوانی» و بگذاریم برای بعد و برگردیم سر مسئله
اساسی که من اکنون نیست به آن ناسف میخورم وان‌توانم
که آیا ما مجبوریم طالی، فکر کنیم یا از قوابلی چیزی سازیم.
قالبی‌ها هستند قلابی و قالب‌هایی هستند واقعی... آن قالب قلابی
و کاتب و بی‌ظاهر متهد مثل همان شعری آتیمی است که پشت
تو عبق هست و نه درک فکری نوعی فلسفه قلابی‌تر. اما قلابی‌ها
هم هست... که خب آدم نمی‌تواند در هوای آزاد زندگی کند،
یعنی هوایی به آن آزادی که میخواهی نیست. حرف‌های منتهده
ما معتقدیم این قالبها اگر درست فکر کنیم صریح باشیم می‌تواند
بپنجره‌های برای وسعت دیدن آن چیزی باشد که درحودست
دیدن ما می‌کنند، این چشمانداز آن درون‌این پنجره جهان ذهنی
ما را می‌سازد واقعا...
عالیخانی- این پنجره اندیشه و وسعت تصور را محدود
نمیکند؟

آزاد نه‌نه، ترس از محدودیت ذهنی، آدم را تبدیل بیک روشنگر مضطرب و هوایی خراج و واقعیت میکند، و واقعیت اینست که اگر بنده فرضا بخواهد از این دریچه بنگ فالن قالب برسد، دچار یک قالب دیگر میشود. پس فعلا توی قالب‌های تو اجتناب‌ناپذیر است، بشرط آنکه قالبی نباشد.

دریچه شکسته نکتیک

و اما در مورد فرنگی‌ها که بول تو اینروزها در ابیات ما
معمول است و شاید به لال خاص، دنبال می‌شود، بحث حسن
است، آواسیاست چیزی استزودتر می‌شود، نکتیک‌گرایمی‌است که
شعر اول باید شعر باشد و بعد اگر فلسفه‌ها درنگه قلابی، بیشتر
بوده‌اند...
ولی ما باید چطور اینها را هم به‌نوعی بدیم، واقعا پشت
شعر ما، هنر ما، همه حقیقتی باید نهفته باشد، فی‌العمل ما را
بساد چطور شناخت، و چطور باید رنگ گسرت کرد...
بسیاری شناختن این دنیا، برای شناختن هنر، مسا
این نوع فرود و بی‌سروان داریم، یکی از طریق عقل، یکی
داشتن و یکی از طریق عاطفه احساس، طبیی است که بعضی
بدون دانش کامل می‌شوند و اینها بدون عواطف کامل می‌شوند،
و ذهن هنرمند در شرایطی باز میشود که بتواند این دو عامل را
درهم بیندازد.

این کارها را می‌گذاردی برای ناآتین محترم، گفتن حرف من
سرتیکو نکتیک‌گرای نیست، سر خود ادبهاست، توی این سالها
اگر خوب مسئله را بنگاریم حرفی و چیزی جز نکتیک شعر شامو،
نکتیک شعر آخوان، نکتیک شعر آتیمی، روایتی، بوده و چون
کار حضرات فقط از دریچه بنگ نکتیک بحث‌شده فرصت آرزوایی

فکرتو با نویسنده و کارگردان

محاسه روستای «درمنک»

سنگ وسورنا نوشته بهزاد
فراهانی

باز بنگران: نصرت پرتوی،
فیروز بویج محمدی، بهزاد
فراهانی، محمود احمدی،
عزیزالله هرا، موز، مصطفی،
بصر باهری، فریوزگرچمنانی
خسرو شکبایی، کارگردان
نصرت پرتوی.
«سنگ وسورنا» کاریست که
وضع بهزاد فراهانی در زمینه
درامون شخص منحصی می‌کند.
فضای کارهای او پاک، صمیمی
و شوخوگوش است. چرا که او
خود روستایی‌است و با این‌فضای
آشنا.
فراهانی در «سنگ وسورنا»
که در روستای درمنک اتفاق می‌افتد
آند ملازم برحمتی‌ای کوه‌دوستان
آیچان نامی تشکی دارد که
تماشایش از شیفته حرف‌های آدم-
هایش می‌کند و از پاسخ
سؤال که «آدم‌های نامیش تو
آلفا دانا شاعی منتهده برای
مثال جمله‌ای از زبان آسپان
دنی می‌ریزاند بدیدارش آن
که می‌گوید: آخ پیچمان‌گم
آلفا پیر ابلق داشتم تو فداگم
خورن‌زای می‌گرم، روم مسایه
فوریه‌زبان می‌گرم، روم مسایه
باشه وچله محمد حسین که به
آسپان می‌گوید: «مدم هوای
دندتو کردم بدوید این روز-
گرد ز بریزش‌های آسپان
فارفاق فرقاوال» می‌خوردم می
هفتدین می‌شیدم و آسپان
که می‌گوید: تو رو از روز هارا
دانه‌دنه رنگی می‌بینم که چسب
که می‌گوید: منک جوسپان
نی‌خورم دوداره‌خ منک آسپان
کند: گرسنگی عوج عجان
گرسنگی‌دمو بخنک‌اسپان‌شوله
همین مردم...
فراهانی گفت: من خوش‌خاسته‌ام
شعر می‌نویسم، یعنی چون به
آن بفرودم شاعر نیستم و چون در
روستا بوده‌ام، نسبت داشتم
شاعرانه‌ترین لحظات را اینها
عشق به‌آزادی‌است و سوادوست
دارم بجای تمیذش کند.
میگویم دردم می‌کنند کشش
هستند یا نه؟ اگر معتقد هستی
بایستی معمولا در نمایشنامه
و بعد مفهوم کل آن.

فرمانی بر سرکسیس واسپور

خوش را به خوانندگان خود شناساند
و در دل‌های خوانندگان، بهترین جایزه
سخو احساسش داد و آن تاریخ بود
که ماکس فریش بیروزنامه‌ها بارز اب
را می‌گوید.
فریش در محکم کردن زن و گاه
در محکم کردن جهان بطور کلیسه
مقالاتی دارد: دو مسئله‌ای که ماکس-
فریش می‌گوید: «آدم‌های نامیش تو
آلفا دانا شاعی منتهده برای
مثال جمله‌ای از زبان آسپان
دنی می‌ریزاند بدیدارش آن
که می‌گوید: آخ پیچمان‌گم
آلفا پیر ابلق داشتم تو فداگم
خورن‌زای می‌گرم، روم مسایه
فوریه‌زبان می‌گرم، روم مسایه
باشه وچله محمد حسین که به
آسپان می‌گوید: «مدم هوای
دندتو کردم بدوید این روز-
گرد ز بریزش‌های آسپان
فارفاق فرقاوال» می‌خوردم می
هفتدین می‌شیدم و آسپان
که می‌گوید: تو رو از روز هارا
دانه‌دنه رنگی می‌بینم که چسب
که می‌گوید: منک جوسپان
نی‌خورم دوداره‌خ منک آسپان
کند: گرسنگی عوج عجان
گرسنگی‌دمو بخنک‌اسپان‌شوله
همین مردم...
فراهانی گفت: من خوش‌خاسته‌ام
شعر می‌نویسم، یعنی چون به
آن بفرودم شاعر نیستم و چون در
روستا بوده‌ام، نسبت داشتم
شاعرانه‌ترین لحظات را اینها
عشق به‌آزادی‌است و سوادوست
دارم بجای تمیذش کند.
میگویم دردم می‌کنند کشش
هستند یا نه؟ اگر معتقد هستی
بایستی معمولا در نمایشنامه
و بعد مفهوم کل آن.

بهناسبت شصتمین سالگرد میلاد

ماکس فریش

در قیومخانه روشنگران شهرزوری،
از سالها پیش تاکنون، هر وقت
مستری از دروازه می‌شود، قبل از هر
چیز، اسبوهی از روزنامه‌ها و مجلات
را می‌بیند کنج‌های نامهایی از سال
رویهه انباشته شده است باکنایه‌های
متوجه شخصی می‌شود که در وسط از
روزنامه‌ها و مجلات نشسته سرگرم
خواندن مطلی است که ظاهرا نظر او
جذب کرده است و اگر کسی بخواهد
یکی از آنها را بپردازد بگره دندی
از آنسوی یک عینک نظور به او پاسخ
در خواهد داد و هنگامی که از حوت
صاحب وان‌گه، او ایوبه روزنامه‌ها را
در انحصار خود گرفته برسد... به او
جواب می‌دهند:
او نویسنده ماکس فریش
است. تازه وارد با بزرگ این پاسخ.
سری به تالیف نکتیک می‌دهد و عقب عقب
از آنجا دور میشود.
ماکس فریش نویسنده نامدار سوئیسی
در پانزدهم مه ۱۹۱۱ در شهر زیورخ
سوئیس که آنجا پدرش و همسرش
درآمد. ماکس فریش متوجه معنای
است و طرح‌های او طرح سالن هر
نویسنده‌ها است که برای یادگزارش
بوجود آورده است.

از زمان آغاز جوانی بود که ماکس
فریش استعداد خوبی را در نویسنده‌گری
شکست‌ناپذیرش، سلسله مقالات او
را گمراه آغاز جنگ، در روزنامه‌های
چندین داد بخاطر دارد. در آن
زمان نوشته‌هایش با سستی کمبودست،
معروف «اورگانیسم» در فرانسه بود.
چاپ می‌شد است که بعد با نامور جهانی
آژیسمان، در دفاع از آرنتر هایدوس
انتشار یافت.
پیش از آن تاریخ بود که در مجموعه
داستان یکی را در سال ۱۹۲۴ تحت
عنوان «پیریکرانی» در چاپ سرد
و بعد هنرمند در شرایطی باز میشود که بتواند این دو عامل را
درهم بیندازد.

این کارها را می‌گذاردی برای ناآتین محترم، گفتن حرف من
سرتیکو نکتیک‌گرای نیست، سر خود ادبهاست، توی این سالها
اگر خوب مسئله را بنگاریم حرفی و چیزی جز نکتیک شعر شامو،
نکتیک شعر آخوان، نکتیک شعر آتیمی، روایتی، بوده و چون
کار حضرات فقط از دریچه بنگ نکتیک بحث‌شده فرصت آرزوایی

فراهانی در «سنگ وسورنا» کاریست که
وضع بهزاد فراهانی در زمینه
درامون شخص منحصی می‌کند.
فضای کارهای او پاک، صمیمی
و شوخوگوش است. چرا که او
خود روستایی‌است و با این‌فضای
آشنا.
فراهانی در «سنگ وسورنا»
که در روستای درمنک اتفاق می‌افتد
آند ملازم برحمتی‌ای کوه‌دوستان
آیچان نامی تشکی دارد که
تماشایش از شیفته حرف‌های آدم-
هایش می‌کند و از پاسخ
سؤال که «آدم‌های نامیش تو
آلفا دانا شاعی منتهده برای
مثال جمله‌ای از زبان آسپان
دنی می‌ریزاند بدیدارش آن
که می‌گوید: آخ پیچمان‌گم
آلفا پیر ابلق داشتم تو فداگم
خورن‌زای می‌گرم، روم مسایه
فوریه‌زبان می‌گرم، روم مسایه
باشه وچله محمد حسین که به
آسپان می‌گوید: «مدم هوای
دندتو کردم بدوید این روز-
گرد ز بریزش‌های آسپان
فارفاق فرقاوال» می‌خوردم می
هفتدین می‌شیدم و آسپان
که می‌گوید: تو رو از روز هارا
دانه‌دنه رنگی می‌بینم که چسب
که می‌گوید: منک جوسپان
نی‌خورم دوداره‌خ منک آسپان
کند: گرسنگی عوج عجان
گرسنگی‌دمو بخنک‌اسپان‌شوله
همین مردم...
فراهانی گفت: من خوش‌خاسته‌ام
شعر می‌نویسم، یعنی چون به
آن بفرودم شاعر نیستم و چون در
روستا بوده‌ام، نسبت داشتم
شاعرانه‌ترین لحظات را اینها
عشق به‌آزادی‌است و سوادوست
دارم بجای تمیذش کند.
میگویم دردم می‌کنند کشش
هستند یا نه؟ اگر معتقد هستی
بایستی معمولا در نمایشنامه
و بعد مفهوم کل آن.

فراهانی در «سنگ وسورنا» کاریست که
وضع بهزاد فراهانی در زمینه
درامون شخص منحصی می‌کند.
فضای کارهای او پاک، صمیمی
و شوخوگوش است. چرا که او
خود روستایی‌است و با این‌فضای
آشنا.
فراهانی در «سنگ وسورنا»
که در روستای درمنک اتفاق می‌افتد
آند ملازم برحمتی‌ای کوه‌دوستان
آیچان نامی تشکی دارد که
تماشایش از شیفته حرف‌های آدم-
هایش می‌کند و از پاسخ
سؤال که «آدم‌های نامیش تو
آلفا دانا شاعی منتهده برای
مثال جمله‌ای از زبان آسپان
دنی می‌ریزاند بدیدارش آن
که می‌گوید: آخ پیچمان‌گم
آلفا پیر ابلق داشتم تو فداگم
خورن‌زای می‌گرم، روم مسایه
فوریه‌زبان می‌گرم، روم مسایه
باشه وچله محمد حسین که به
آسپان می‌گوید: «مدم هوای
دندتو کردم بدوید این روز-
گرد ز بریزش‌های آسپان
فارفاق فرقاوال» می‌خوردم می
هفتدین می‌شیدم و آسپان
که می‌گوید: تو رو از روز هارا
دانه‌دنه رنگی می‌بینم که چسب
که می‌گوید: منک جوسپان
نی‌خورم دوداره‌خ منک آسپان
کند: گرسنگی عوج عجان
گرسنگی‌دمو بخنک‌اسپان‌شوله
همین مردم...
فراهانی گفت: من خوش‌خاسته‌ام
شعر می‌نویسم، یعنی چون به
آن بفرودم شاعر نیستم و چون در
روستا بوده‌ام، نسبت داشتم
شاعرانه‌ترین لحظات را اینها
عشق به‌آزادی‌است و سوادوست
دارم بجای تمیذش کند.
میگویم دردم می‌کنند کشش
هستند یا نه؟ اگر معتقد هستی
بایستی معمولا در نمایشنامه
و بعد مفهوم کل آن.

مجموعه ابراهیمیان

محاسه روستای «درمنک»

سنگ وسورنا نوشته بهزاد
فراهانی

باز بنگران: نصرت پرتوی،
فیروز بویج محمدی، بهزاد
فراهانی، محمود احمدی،
عزیزالله هرا، موز، مصطفی،
بصر باهری، فریوزگرچمنانی
خسرو شکبایی، کارگردان
نصرت پرتوی.
«سنگ وسورنا» کاریست که
وضع بهزاد فراهانی در زمینه
درامون شخص منحصی می‌کند.
فضای کارهای او پاک، صمیمی
و شوخوگوش است. چرا که او
خود روستایی‌است و با این‌فضای
آشنا.
فراهانی در «سنگ وسورنا»
که در روستای درمنک اتفاق می‌افتد
آند ملازم برحمتی‌ای کوه‌دوستان
آیچان نامی تشکی دارد که
تماشایش از شیفته حرف‌های آدم-
هایش می‌کند و از پاسخ
سؤال که «آدم‌های نامیش تو
آلفا دانا شاعی منتهده برای
مثال جمله‌ای از زبان آسپان
دنی می‌ریزاند بدیدارش آن
که می‌گوید: آخ پیچمان‌گم
آلفا پیر ابلق داشتم تو فداگم
خورن‌زای می‌گرم، روم مسایه
فوریه‌زبان می‌گرم، روم مسایه
باشه وچله محمد حسین که به
آسپان می‌گوید: «مدم هوای
دندتو کردم بدوید این روز-
گرد ز بریزش‌های آسپان
فارفاق فرقاوال» می‌خوردم می
هفتدین می‌شیدم و آسپان
که می‌گوید: تو رو از روز هارا
دانه‌دنه رنگی می‌بینم که چسب
که می‌گوید: منک جوسپان
نی‌خورم دوداره‌خ منک آسپان
کند: گرسنگی عوج عجان
گرسنگی‌دمو بخنک‌اسپان‌شوله
همین مردم...
فراهانی گفت: من خوش‌خاسته‌ام
شعر می‌نویسم، یعنی چون به
آن بفرودم شاعر نیستم و چون در
روستا بوده‌ام، نسبت داشتم
شاعرانه‌ترین لحظات را اینها
عشق به‌آزادی‌است و سوادوست
دارم بجای تمیذش کند.
میگویم دردم می‌کنند کشش
هستند یا نه؟ اگر معتقد هستی
بایستی معمولا در نمایشنامه
و بعد مفهوم کل آن.

فراهانی در «سنگ وسورنا» کاریست که
وضع بهزاد فراهانی در زمینه
درامون شخص منحصی می‌کند.
فضای کارهای او پاک، صمیمی
و شوخوگوش است. چرا که او
خود روستایی‌است و با این‌فضای
آشنا.
فراهانی در «سنگ وسورنا»
که در روستای درمنک اتفاق می‌افتد
آند ملازم برحمتی‌ای کوه‌دوستان
آیچان نامی تشکی دارد که
تماشایش از شیفته حرف‌های آدم-
هایش می‌کند و از پاسخ
سؤال که «آدم‌های نامیش تو
آلفا دانا شاعی منتهده برای
مثال جمله‌ای از زبان آسپان
دنی می‌ریزاند بدیدارش آن
که می‌گوید: آخ پیچمان‌گم
آلفا پیر ابلق داشتم تو فداگم
خورن‌زای می‌گرم، روم مسایه
فوریه‌زبان می‌گرم، روم مسایه
باشه وچله محمد حسین که به
آسپان می‌گوید: «مدم هوای
دندتو کردم بدوید این روز-
گرد ز بریزش‌های آسپان
فارفاق فرقاوال» می‌خوردم می
هفتدین می‌شیدم و آسپان
که می‌گوید: تو رو از روز هارا
دانه‌دنه رنگی می‌بینم که چسب
که می‌گوید: منک جوسپان
نی‌خورم دوداره‌خ منک آسپان
کند: گرسنگی عوج عجان
گرسنگی‌دمو بخنک‌اسپان‌شوله
همین مردم...
فراهانی گفت: من خوش‌خاسته‌ام
شعر می‌نویسم، یعنی چون به
آن بفرودم شاعر نیستم و چون در
روستا بوده‌ام، نسبت داشتم
شاعرانه‌ترین لحظات را اینها
عشق به‌آزادی‌است و سوادوست
دارم بجای تمیذش کند.
میگویم دردم می‌کنند کشش
هستند یا نه؟ اگر معتقد هستی
بایستی معمولا در نمایشنامه
و بعد مفهوم کل آن.

فراهانی در «سنگ وسورنا» کاریست که
وضع بهزاد فراهانی در زمینه
درامون شخص منحصی می‌کند.
فضای کارهای او پاک، صمیمی
و شوخوگوش است. چرا که او
خود روستایی‌است و با این‌فضای
آشنا.
فراهانی در «سنگ وسورنا»
که در روستای درمنک اتفاق می‌افتد
آند ملازم برحمتی‌ای کوه‌دوستان
آیچان نامی تشکی دارد که
تماشایش از شیفته حرف‌های آدم-
هایش می‌کند و از پاسخ
سؤال که «آدم‌های نامیش تو
آلفا دانا شاعی منتهده برای
مثال جمله‌ای از زبان آسپان
دنی می‌ریزاند بدیدارش آن
که می‌گوید: آخ پیچمان‌گم
آلفا پیر ابلق داشتم تو فداگم
خورن‌زای می‌گرم، روم مسایه
فوریه‌زبان می‌گرم، روم مسایه
باشه وچله محمد حسین که به
آسپان می‌گوید: «مدم هوای
دندتو کردم بدوید این روز-
گرد ز بریزش‌های آسپان
فارفاق فرقاوال» می‌خوردم می
هفتدین می‌شیدم و آسپان
که می‌گوید: تو رو از روز هارا
دانه‌دنه رنگی می‌بینم که چسب
که می‌گوید: منک جوسپان
نی‌خورم دوداره‌خ منک آسپان
کند: گرسنگی عوج عجان
گرسنگی‌دمو بخنک‌اسپان‌شوله
همین مردم...
فراهانی گفت: من خوش‌خاسته‌ام
شعر می‌نویسم، یعنی چون به
آن بفرودم شاعر نیستم و چون در
روستا بوده‌ام، نسبت داشتم
شاعرانه‌ترین لحظات را اینها
عشق به‌آزادی‌است و سوادوست
دارم بجای تمیذش کند.
میگویم دردم می‌کنند کشش
هستند یا نه؟ اگر معتقد هستی
بایستی معمولا در نمایشنامه
و بعد مفهوم کل آن.